

بچه نازادن به از شش ماهه افکندن جنین!

درباره ترجمه فارسی دانشنامه قرآن کریم — نقد و بررسی کتاب

◀ دانشنامه قرآن کریم؛ گردآوری اولیور لیمن؛ ترجمه محمدحسین وقار؛ چ ۱، تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۹۱ ه. ش. جویا جهانبخش

متأسفانه اکنون متن اصلی (/انگلیسی) کتاب را در دست ندارم تا با اطمینان داوری کنم، ولی بنابر همین ترجمه فارسی، و با فرض کامل و آیین بودن آن - که لزوماً فرض معقولی هم نیست! - می توان گفت: جای بسیاری از مداخل در این دانشنامه خالی است. بعضی مداخل هم چندان مناسب دانشنامه قرآن کریم، آن هم یک دانشنامه محدود یک جلدی، به نظر نمی رسد.

به هر حال، همین است که هست و اگر در حدود همین مداخل موجود، هم خوب تألیف شده باشد، و هم به خوبی آن را ترجمه کرده باشند، - یعنی: با دو «اگر» ناگزیر! - باز بسیار مطلوب و مغتنم است.

داوری در باب دقت و کمال و اِتقانِ کارِ مؤلفان را عِجَالَةً به یکسو می نهم، زیرا از تَصَفِّحِ اِجْمالی کتاب نیک هویدا می شود که با ترجمه ای ناگویا و مغلوط و نامضبوط مواجهیم که همه جا نمی تواند به مثابَتِ آینه محتوای متن اصلی مورد استشهاد و استناد قرار گیرد.

می پردازیم به ترجمه

من مترجم کتاب، آقای «محمد حسین وقار»، را نمی شناسم و از مراتب فضل و فضیلت ایشان بی اطلاعم، ولی تَصَفِّحِ دانشنامه قرآن کریم نشان می دهد که اَهْلِیَّتِ دستیازی به چنین کاری را نداشته اند و نه ایشان کار درستی کرده اند که به ترجمه چنین کتابی دست یازیده اند، و نه ناشر که دستپخت ایشان را به خورد خوانندگان فارسی زبان می دهد.

وجود خطاهای فراوان و گاه خنده آور در گزارش و خوانش واژه های تخصصی و اعلام اشخاص و کتاب ها و ...، به روشنی نشان می دهد

سینما مذکور! -، آن گاه اِرجاعاتِ اختصاری متعددی را بای صفحات نگاه داشته اند که معلوم نیست خواننده سرگردان سردرگم کجا و چگونه باید به دنبالشان برود و نشانی ها را بازجوید!!

چکیده: دانشنامه قرآن کریم، گردآوری اولیور لیمن و ترجمه محمد حسین وقار است که در سال ۱۳۹۱ توسط انتشارات اطلاعات به چاپ رسیده است. نویسنده در نوشتار حاضر با ارائه شاهد مثال هایی از صفحات کتاب، ترجمه کتاب مذکور را در بوته نقد و بررسی قرار داده است. کلیدواژه: دانشنامه قرآن کریم، معرفی و نقد کتاب.

شعر ناگفتن به از شعری که باشد نادرست
بچه نازادن به از شش ماهه افکندن جنین!
(منوچهری دامغانی)

دانشنامه قرآن کریم، انسان که از صفحه شناسنامه اش برمی آید، ترجمه ای است از: «(۲۰۰۷، کذا!!! صحیح: The Encyclopedia of Qur'an: an Encyclopedia».

بنابر فهرست «مدخل نویسان» آن که در آغاز کتاب آمده است، مجموعه ای از پژوهندگان مسلمان و غیرمسلمان از هر پنج قاره جهان در تألیف آن همکاری کرده اند. نام سروریاستار آن، اولیور لیمن (oliver deaman)، هم از برای خوانندگان ایرانی آثار اسلام پژوهانه غربیان البته نام ناآشنائی نیست.

کتاب، حتی یک سطر مقدمه ندارد! نه از مترجم فارسی، و نه از سروریاستار فرنگی، و نه از ناشر. پیداست که جاافتاده و فراموش شده است. از «آب» در «آ» شروع می شود و به «یهودیت» در «ی» ختم می گردد!

۱. زمانی متن انگلیسی کتاب را تَصَفِّحِ کرده ام و به روشنی در یاد دارم که هم پیشگفتار داشت، و هم راهنمای استفاده، و هم افزونه های کتابشناختی در پایان مقالات، و هم فهرست ها و ملحقاتی در پایان، که هیچ یک را در این ترجمه نمی بینیم!
بامزه است که منابع مذکور در پایان مقالات و پایان کتاب را به یکباره اسقاط کرده اند - کأن لم یکن

ص ۱۷۹: جویسی به نظریه معتزلی «احوال» ابوهشام تمایل داشت / صحیح: ابوهشام

ص ۲۲۲: معالم التنزیل / صحیح: معالم التنزیل

ص ۲۲۳: ابوالعلاء مودودی / صحیح: أبو الأعلى

ص ۲۴۸: مسته / صحیح: مسطح

ص ۲۹۸: معالم / صحیح: معالم

ص ۳۰۴: اثبات النبوة و ردّ علی براهینه [!!!] / صحیح: إثبات النبوة والرّد علی البراهمه^۴

ص ۳۰۷: حرثی / صحیح: حارثی

ص ۳۳۵: الاعراب العربیه / صحیح: الاعراب العربیه

ص ۳۳۵: ابی زَمَع / صحیح: ابی زَمَعه^۵

ص ۳۴۸: العربیه الفصحیه / صحیح: العربیه الفُصحی

ص ۳۴۹: فُصحَه / صحیح: فُصحی

ص ۳۸۱: رجاء / صحیح: رجعه

ص ۳۸۱: ابومنصور عیجی / صحیح: ابومنصور عجلی

ص ۴۰۴: صَرَف / صحیح: صَرَفه

ص ۴۱۲: عالم برجسته‌ای به نام جریر بن طبری / صحیح: ابن جریر طبری

ص ۴۱۳: بقای / صحیح: بقاعی [ابراهیم بن عمر]

ص ۴۱۵: علی بن محمد وحیدی / صحیح: علی بن (أحمد بن) محمد واحدی

ص ۴۱۵: طراز علی دَبِت الخزاز به قلم طَنْسِی (متوفی ۸۹۹ هـ / ۱۴۹۳ م / صحیح: طراز (یا: الطراز) علی صَبِط الخزاز به قلم تنسی

ص ۵۲۶: ابوالحسن شذیلی / صحیح: أبو الحسن شاذلی

ص ۵۶۱: مودودی، سید عبدالعلاء (عنوان مدخل!) / صحیح: أبو الأعلى

این موارد، جملگی به طور اتفاقی و در تصفّح اجمالی کتاب و مطالعه بعضی مداخل به نظر رسید. احتمالاً، با لختی بررسی بیشتر، فهرستی طولانی ترمی توان فراهم ساخت؛ و البته مُشت، نمونه خروار است!

در همان تصفّح، تعابیر ناروشن و جمله‌های غامض مبهم فراوانی به چشم آمد که تنها و تنها نمونه‌هایی اندک شمار از آنها را در اینجا یادآور می‌شوم تا پایه کاردانی و قلمگردانی و وزیدگی مترجم در عرصه عام کارش نیز مشهود گردد.

ص ۶۶: «اسرائیلیات کلمه‌ای عربی برای روایات قرآن است، و تفاسیر

که مترجم به هیچ روی آشنائی کافی با موضوع اختصاصی کتابی که ترجمه می‌کند، نداشته است.^۲ ناگویائی و ابهام و تیرگی عبارات نسبتاً عادی‌تر نیز که در جای جای کتاب خودنمایی می‌کند، معلوم می‌دارد که وی در ترجمه از انگلیسی چیره‌دست نیست. پاره‌ای از آنچه به عنوان فارسی شده متن اصلی پیش خواننده می‌نهد، به کلی نامفهوم یا مُشوَش است.

نمونه‌هایی از خوانش‌ها و گزارش‌های موجود در متن مترجم را از نام‌ها یا واژه‌های تخصصی که نمودار ناآشنائی مترجم با این زمینه و سهل‌انگاری در مراجعه و تدقیق است، بنگرید:

ص ۴۴: منهج السنّة / صحیح: منهاج السنّة

ص ۴۴: شیعه و قادریه / صحیح: شیعه و قدریه

ص ۴۴: الرد علی المنطقیون /

صحیح: الرد علی المنطقیین

ص ۴۴: الصریم المصلول علی

شطیم الرسول / صحیح: الصّارم

المسلول علی شاتم الرسول

ص ۷۲: رسالة الی اهل السقر /

صحیح: رسالة الی اهل الثغر

ص ۷۹: سیف الدین عمیدی /

صحیح: سیف الدین آمدی

ص ۷۹: عدود الدین ایجی / صحیح: عضد الدین ایجی

ص ۸۴ و ۸۸: امهات المؤمنین / صحیح: أمّهات المؤمنین

ص ۱۰۷: مجموعات التوحید / صحیح: مجموعة التوحید

ص ۱۱۱: معالم التنزیل (چهاربار) / صحیح: معالم التنزیل

ص ۱۱۶: الغایة القسوة / صحیح: الغایة القُصوی

ص ۱۱۶: منهج الوصول / صحیح: منهج الوصول

ص ۱۳۴: سعید بن مُصیب / صحیح: سعید بن مُسَیب

ص ۱۷۹: جویسی، امام الحرمین: ابوالمعالی... عبدالمالک عبدالله /

صحیح: عبدالملک بن عبدالله

ص ۱۷۹: بوشتانیکان / صحیح: بُشْتَنِکَان (بُشْتَنِیقَان) [= روستائی در

نزدیکی نیشابور]^۳

۲. اگر همه این لغزش‌های غالباً واضح فاضح را نیز مستشرقان دور از فرهنگ و لغت اسلامی مرتکب شده باشند، بر مترجمان و ویراستاران است که ولو در حاشیه، صورت صحیح را یادآور شوند؛ لیک در اینجا تردید نمی‌توان داشت که لااقل کثیری از اینگونه نادرستی‌ها، از بن به مترجم باز می‌گردد، نه متن اصلی.

۳. «بُشْتَنِیقَان»، ریختی است که در بیشترین منابع عربی و فارسی به چشم می‌آید. در بعضی منابع (نگر: الکافیة فی الجدل، الجویسی امام الخرمین، تقدیم و تحقیق و تعلیق: الدكتورة فوفیة حُسن محمود، القاهرة، ۱۳۹۹ هـ ق. ص ۱۰)، ریخت «بُشْتَنِکَان» هم آمده است. (در توخه یافتن به پیشگفتار الکافیة فی الجدل، و امدار زهنومنی دوست جستجوگر دانش پژوه‌ام،

ص ۱۹۶: «حدیث ... از گفته‌های سنتی پیامبر و صحابه نزدیک او فراهم آمده است».

«گفته سنتی» چه جور چیزی است؟!

ص ۲۳۶: «ویژگی جالب داستان دجال آن است که احادیث مختلف را به گونه‌ای نوشته‌اند که پذیرش دجال را در پرتو نوری مثبت از جانب امت بسیار موجه سازند».

یعنی چه؟! «نور مثبت» چه جور چیزی است؟ قرار بوده است با احادیث دجال چه کند؟ ... من به یاد قصه هاله نور افتادم؛ شما چه طور؟!

ص ۲۴۹: «... وقتی رازی [= فخر رازی] خواننده را محرم راز خود می‌سازد و از او می‌خواهد که شریک آلام او باشد، در راستای قرون سخن می‌گوید. مثلاً در انتهای تفسیری که بر سوره یوسف نوشته، از کسانی که از کتاب او بهره‌ای جسته‌اند، درخواست می‌کند برای پسرش ... که به تازگی در سفر درگذشته است، و برای همه کسانی که دور از خانه خود، دور از برادران و مادر و پدر خود می‌میرند، فاتحه‌ای قرائت کند...».

بسیار خوب! اما «در راستای قرون...» دیگر چه صیغه‌ای است؟ آیا طلب دعا برای دیگران کاری است «در راستای قرون»؟!

ص ۲۷۹: «کلمه سبحان ... معمولاً با پسوند مجهول ی به شکل سبحانی به کار می‌رود که به معنی چیزی است متعلق به خدا و مرتبط با خدا».

کتاب، حتی یک سطر مقدمه ندارد! نه از مترجم فارسی، و نه از سرویراستار فرنگی، و نه از ناشر. پیداست که جا افتاده و فراموش شده است. از «آب» در «آ» شروع می‌شود و به «یهودیت» در «ی» ختم می‌گردد!

صاحب این قلم با کوره سوادى که در عَرَبِيَّت و اَدَبِيَّت دارد، از

طرز ساختن کلمه «سبحانی» بیش و کم سردر می‌آورد؛ ولی «پسوندى مجهول» را علی‌رغم جستجوی فراوان معلوم نکرد که چگونه پسوندی است و چرا و بر چه کسانی «مجهول» است!!!

ص ۳۰۱ و ۳۰۲: «تفسیر الجلالین متضمن باز نویسی متن قرآن است. این تفسیر مطالب خود را از مجموعه‌های موثق حدیث، و نیز عناصر روایی از منابع تفسیری قدیم تراقتباس می‌کند. همچنین توضیحاتی زبان‌شناختی ارائه می‌نماید، از جمله در مورد قرائت‌های مختلف. مؤلفان اغلب از شناسایی منابع اجتناب می‌کنند. اظهار نظرهای تفسیری ارائه شده متن قرآن را آشکار می‌سازد، بدون آنکه لب کلام کتاب خدا را در تفصیل گسترده مستغرق سازد. ... این کتاب نقش ضمیمه‌ای بسیار منظم را ایفا می‌کند که طعم علوم گسترده اسلامی را به خواننده می‌چشاند».

اسلامی آن را در ارتباط با تاریخ بنی اسرائیل به کار می‌برند».

شما تنها روشن بفرمائید این «روایات قرآن» که واژه «اسرائیلیات» بر آن اطلاق می‌شود، چه جور چیزی است؟

ص ۶۷: «ابن عباس ... را یکی از بزرگ‌ترین مراجع در باب قرآن عموماً و جایگاه احادیث اسرائیلیات خصوصاً در تفسیر قرآن می‌دانند».

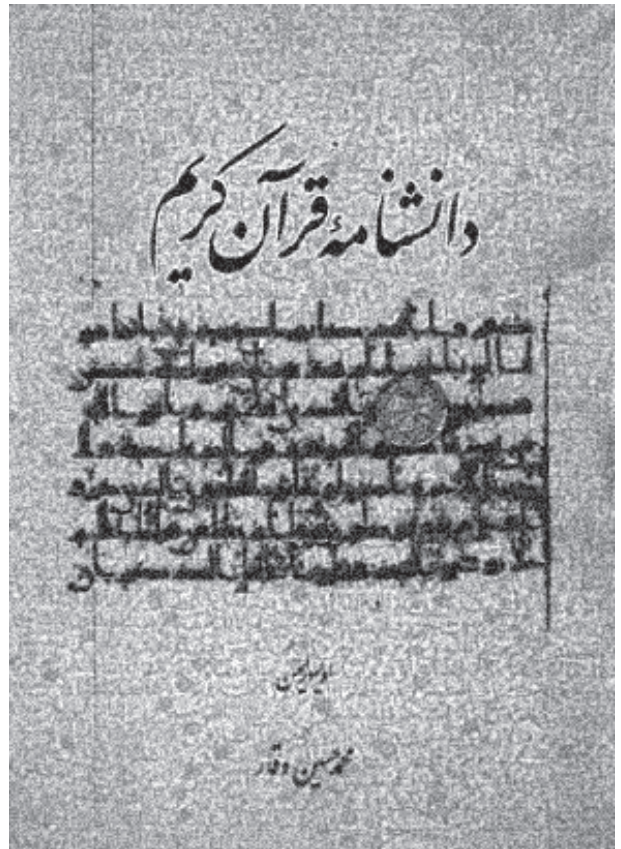
«جایگاه احادیث اسرائیلیات» یعنی چه؟

ص ۷۱: «اشعری ... از مذهب معتزله خارج و به آنان که خود را اهل سنت (اهل السنة) می‌نامیدند ملحق شد و خط «سلف» (نیاکان) را در پیش گرفت که شخصیت‌هایی مانند احمد بن حنبل ... نمایندگان آن بودند».

خود واژه «سلف» که به معنای «پیشینیان» است، و نه لزوماً «نیاکان». وانگهی مگر امثال احمد بن حنبل، «نیاکان» اشعری بوده‌اند؟!

ص ۸۱: «بیشتر متکلمان مسلمان اذعان دارند که خدا را می‌توان دید اما نه با چشمان غیر مسلح مان».

«چشم غیر مسلح» یعنی چشمی عادی، بدون تلسکوپ و میکروسکوپ و ... پس آیا متکلمان مسلمان - العبادُ بالله! - خداوند را با تلسکوپ قابل مشاهده می‌دانند!!!



گریزان بوده است! آنچه او بدان نامبردار است، بیشتر تأملات زبانی و متنی و کاوش های زبانشناختی و متن پژوهانه است. لذا دور ندانید آنچه Philosopher (فیلسوف) تلقی شده است، Philologist (لغت شناس، متن شناس، نسخه شناس) بوده باشد.

ص ۴۱۳: «... غیرقانونی ساختن الکل و قمار در ضمن آیات ۲:۲۱۹، ۴:۴۳، و بالاخره آیات ۹۱ - ۹۰:۵ مرحله به مرحله عملی شد».

اگر به یاد داشته باشیم که موضوع بحث، قرآن است، لابد به جای «غیرقانونی ساختن» - که تداعی گری تصمیقاتِ اداری است - از تعبیر «تحریم» یا «حرام گردانیدن» یا «اعلام حرمت» و مانند آنها استفاده خواهیم کرد. به جای «الکل» هم خواهیم گفت: «خمر» (سنج: س ۲، ی ۲۱۹ و: س ۵، ی ۹۰ و ۹۱)، یا «باده» و مانند آن.

ص ۵۲۲: «یکی از خویشاوندان مؤنث عایشه با یکی از انصار ازدواج کرد».

ما در فارسی می گوئیم: زنی از خویشاوندان فلانی؛ و نمی گوئیم: یکی از خویشاوندان مؤنث فلانی!! کما اینکه به جای: مردی کتاب را بد ترجمه کرد، نمی گوئیم: مُذکری کتاب را بد ترجمه کرد!

* * *

از این پراکنده گوئی های تشویش آمیز و مُبهماتِ ملال انگیز و سوء تعبیرهای غرابت خیز، بیش از اینها نیز می توان نشان داد. اگر همت و رغبت و طاقت دارید، مثل من با شیوه ای تفأل گونه کتاب را بگشائید و مداخلی را به خواندن بگردانید. دست خالی برنخواهید گشت!

در برابر این همه بدخوانی و بدفهمی و کژنویسی، ناشر - اگر هم ضرورتی برای انتشار ترجمه حاضر می دیده است - لاًقل باید کار را به ویراستار یا ویراستارانی زبده می سپرده، تا کاستی ها را بزایند و ناراستی ها را اصلاح کنند. آیا پای چنین ویراستارانی در میان بوده است یا نه؟، هیچ نمی دانیم؛ چون - چنان که عرض کردم - کتاب یک سطر مقدمه هم ندارد!

به ندرت، اینجا و آنجا، یادداشت هائی ناظر به محتوای متن و با امضای «ناشر» درج گردیده است که غالباً بر توضیحاتی کم جان و بی رَمق و ملاحظاتی رنگ پریده و أحياناً زائد اشمثال دارد.

فی المثل، آنجا که در مدخل «عشق»، آمده است: «لغت نگاران عرب برای روشن ساختن معانی ضمنی ریشه شناختی و خواص عشق، آن را به عَشَقَه (پیچک) مربوط ساخته اند» (ص ۳۵۳)، در حاشیه می خوانیم:

۶. درباره کُنش و مَنش و این گونه سوگیری های «نولدکه»، از جمله، نگر: المستشرقون الألمان، دراسات جَمَعَهَا و شازک فیها: صلاح الدین المُنَجِّد، ط: ۱، بیروت: دار الکتب الجدید، ۱۹۷۸م / ۱۱۵ - ۱۲۴.

آیا کمی بیش از کمی اغلاق و ابهام ندارد؟!... «بازنویسی متن قرآن» چه چیزی است که از ویژگی های تفسیر جلالین به شمار آمده؟... «عناصر روایی» که از «منابع تفسیری» گرفته می شود، کدامند؟ اجتناب مؤلفان از «شناسائی» منابع، آیا همان عدم تصریح ایشان به نام منابع نیست؟ «نقش ضمیمه ای بسیار منظم را ایفا می کند» دقیقاً یعنی چه؟ و...! من که سال هاست افتخار آشنائی با تفسیر جلالین را دارم، در فهم این معرّفی درمانده ام. بیچاره کسی که بخواهد تازه از رهگذر این دانشنامه با أسلوب تفسیر جلالین آشنا شود!!

ص ۳۰۷: «شیخ مفید... در سال ۴۱۳ هـ / ۱۰۲۲ م. درگذشت. شریف مرتضی امامت نماز میت را برعهده داشت و مرثیه ای خواند و در خانه اش دفن شد».

لابد کسی که در خانه اش دفن شده، همان گزارنده نماز میت و خواننده مرثیه نبوده است؛ ولی عبارت مترجم چیز دیگری می گوید!! دوباره بخوانید!

ص ۳۲۴: «... بغداد در نیمه اول قرن سوم هـ. / هشتم م. شاهد برخورد شدید عقیدتی میان مذهب کلامی خردگرای معتزله و مذهب حروفی و حدیث گرای اهل الحدیث بود...».

«مذهب حروفی» یعنی چه؟! بی تردید با «حروفیان» که قرن ها بعد پدید آمدند نسبتی ندارد. آیا منظور مذهب ملتزم به ظواهر عبارات و

مثلاً پیرو فهم و ترجمه تحت اللفظی نصوص دینی، یا چیزی از این قبیل است؟!

ص ۳۲۴: «کتاب الفهرست ابن ندیم (متوفی ۹۹۵ م) که فهرستی از همه کتب نوشته شده به زبان عربی یا توسط اعراب یا غیر اعراب را ارائه نموده است، به ثبت اجتناب ناپذیر وسعت تقریرات طبری کمک می کند».

نفس بلندی کشیدم و این عبارت «ثبت اجتناب ناپذیر وسعت تقریرات طبری» را چند بار تکرار نمودم. چیز روشنی دستگیرم نشد. شما چه طور؟!

ص ۴۰۴: «در سال ۱۹۱۹ م.، نولدکه فیلسوف آلمانی،...» (الخ)

جل الخالق! درباره «نولدکه» ی آلمانی هر ادعائی درست باشد، فلسفه دانی و تفلسف درست نیست (و گویا از بُن از چنین مقولاتی

از این پراکنده گوئی های

تشویش آمیز و مُبهماتِ ملال انگیز

و سوء تعبیرهای غرابت خیز، بیش

از اینها نیز می توان نشان داد. اگر

همت و رغبت و طاقت دارید، مثل

من با شیوه ای تفأل گونه کتاب را

بگشائید و مداخلی را به خواندن

بگیرید. دست خالی

برنخواهید گشت!

«برخی عشق را برگرفته از آشه [ی] زردشتی می دانند. (ناشر)».

قیمت علمی این دُرشنانی، بر اهلِ تَتَبَعَاتِ لُغَوی معلوم است،^۷ و میزان ضرورت آن، بر همگان!

جای دیگر که در متن (ص ۴۳۵) آمده است: «به نظر اکثر علما، نمازهای واجب باید تنها به عربی اقامه گردد، زیرا قرائت الفاتحه به هر زبانی غیر از عربی موجب ابطال نماز است...» در حاشیه می خوانیم:

«البته باید در نظر داشت که برخی علمای سنی (ابوحنیفه) و برخی علمای شیعی (شهید ثانی و علامه حلی) قرائت نماز به زبان دیگر را جایز می دانند. (ناشر)».

برای آشنایان به میراث فقهی روشن است که امثالِ علامه حلی و شهید ثانی - رضوانُ الله علیهما - قائل به «تخیر» نیستند، و اگر هم جائی، قرائت نماز را به جز عربی روا دانسته باشند، لابد به شروط و قیودی مشروط و مُقَید است مثل ناتوانی در عربی خواندن و...^۸

«تو خود حدیث مُفَصَّل بخوان ازین مُجَمَل!»!

باری، وقتی کتابی با این مایه اِهمال کاری و سهل انگاری، تهیّه و تدوین و تنظیم و عرضه گردد، دیگر از اُمورِ جُزئی تر مانند اِملاّیِ نادرست «اثنی عشری» (به جای «اثناعشری») سخن نباید گفت؛ خاصه در جائی که در همین کتاب می خوانیم: «اغلب سیره نویسان سنتی مدعی اند که یک دوره فطرت سه ساله سپری شد تا...» (ص ۵۲۹)!

وقتی «فطرت» بَدَل به «فطرت» می شود، «اثنی عشری»، دیگر جزو اَعْلَاطِ مشهورِ مَعْمُور است و جایِ گفت و گو ندارد!

عَرِیب تر از اینها، «أولی الامر» (ص ۱۰ و ۹۷) است در عنوانِ مدخل و نیز

۷. «أَش، آشَه / aša» که یکی از واژه های کلیدی جهان بینی اوستایی و فرهنگ زردشتی است، در زبان اوستایی، به معنای «راستی، درستی، پاکی، پارسائی، دستور دهنده پاک سپنتائی» است (نگر: فرهنگ واژه های اوستا، احسان بهرامی - به یاری فریدون جنیدی -، ج ۱، تهران: نشر بلخ، ۱۳۶۹ ه. ش. ۱/۱۶۱). ریشه این واژه، در شمار معنایه ای از مُصْطَلَحَاتِ دینی زردشتی و واژه های اوستائی دیگر، به نوعی حضور دارد (سنج: همان، ۱/۱۶۱ - ۱۸۸؛ و: دانشنامه مزدا، جهانگیر اوشیدری، ج ۵، تهران: نشر مرکز، ۱۳۷۱ ه. ش. صص ۱۱۱ - ۱۱۴).

عَرَب ها اگر بنا بود «راه و رسم عشق بازی» را - که از قضا خود در آن سرآمد بوده اند! - از همسایگان ایرانی خود بیاموزند و واژه «عشق» را نیز از ایشان وام کنند، بیوسیده این بود که یکی از لغات رایج در زبان پهلوی روزگار ساسانیان را که از عشق و ولد ادگی حکایت می کند، وام کنند (واژگانی چون: dōšārm, dōšārmīh, dušārm, varan, kāmīhDōšāRīh, dōšīšnīh, dōšīšn). نگر: فرهنگ فارسی به پهلوی، دکتر بهرام فره وشی، ج ۴، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۸۸ ه. ش. ص ۳۵۸؛ و: فرهنگ زبان پهلوی؛ دکتر بهرام فره وشی، ج ۶، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۹۰ ه. ش. صص ۱۵۶ و ۱۵۷ و ۱۶۷ و ۳۱۱ و ۵۷۷؛ نه «آشه» را که باید با هزار بریشم به «عشق» جَسَبانید، و تازه تَظَوُّرَش به «عشق» (آشه B عشق، عَشَق) خود محتاج خِیَالِباقی علی جده ای است!!

۸. نیز نگر: تذکره الفقهاء، العلامة الحلی، تحقیق و نشر: مؤسسه آل البيت - علیهم السلام - لإحياء التراث، ط: ۱، ۱۴۱۴ ه. ق. ۳/ ۱۳۵؛ و: حاشیه شهید ثانی بر الألفیة (الحاشیة الأولى: ص ۵۳۹)؛ و: المقاصد العلیة: الشَّهید الثَّانی، ط: دفتر تبلیغات اسلامی (قم)، ۱۴۲۰ ه. ق. ۱۳۷۸ ه. ش. ص ۲۵۶.

در فهرست، با ضمه بر روی لام!!، که هیچ نمی دانم چگونه باید خواند و شاید دستپخت کسی باشد که می خواسته «اولو الامر» بنویسد، ولی فقط ریخت «اولی الامر» را به یاد داشته!

انتشارات اطلاعات مُفَتَّخِراست که ناشر کتاب های ارزنده و متینی بوده است. دریغ است با چنین کارها کارنامه خود را مخدوش سازد و این مواد و مصالح و شکل و هیأت برانزده و شاینده را مصروف چنین متاعی گرداند که خریدار و خواننده اش خود را مغبون خواهد یافت. از همه بدتر این که چنین اِهمالی در باب قرآن و معارف قرآنی صورت می گیرد.

ای کاش این ترجمه سُست و گنگ و نادلپذیر هرگز عرضه نمی شد. چه بسا که صاحب همی، از سر اَهلیت، رَغَبت می کرد و برگردانی سزاوار از این کتاب (که گرچه اصل آن هم تألیفی میان مایه به نظر می رسد، شاید - و البته «شاید» - به یک بار ترجمه شدن می ارزیده باشد)^۹ به دست می داد.

کار این مترجم و ناشر در عرضه سهل انگارانه دانشنامه یاد شده، مرا به یاد عبارتی از ادیب گرمینی می اندازد که در دیباجه تَکَمِله الأَصْناف در وصف کم کوشی و آسان طلبی طالبان علم و جویندگان دانش روزگار خود می گوید:

«... یخْطَبُونَ الحَسَنَاءَ بِلامْهَرٍ و یَطْلُبُونَ العَنقَاءَ فی سَفَرَةِ نِصْفِ شَهْرِ...»^{۱۰} (حاصل معنی: ... زن زیباروی را، بی هیچ کابین، خواستگاری می کنند، و سیمرغ دست نیا فتنی را، در سفری پانزده روزه طلبکار می گردند!...).

سخن کوتاه: این دانشنامه قرآن کریم که هم اکنون پیش روی ماست، جز مَسْودَه مَشْوَش یک ترجمه خامدستانه نیست؛ مَسْودَه ای که تا تَبَدُّل به یک متن مُتَقَن مُتَعَارَف و اِحراز صلاحیت انتشار، راهی دراز در پیش دارد و دست کم باید مِنَ البَدْوِ اِلَى الحَتَم باز نویسی شود!

اصفهان / مهرماه ۱۳۹۲ ه. ش

۹. می گویم «شاید» و نمی گویم: «حتماً»؛ زیرا که خود «ناشر»، در یکی از حاشیه هایش بر کتاب، چنین فرا می نماید که این دانشنامه با رویکردی بسیار غرض آلود تدوین شده است و «دست اندر کاران دانشنامه» بخش بزرگی از موضوع مهم مباحثه را «تنها به سبب اثبات حقانیت اهل بیت»، «به راحتی نادیده» گرفته و بسیار شرسری از آن گذر کرده اند! (نگر: ص ۵۲۷، هامش) اگر چنین باشد - که لا اقل به عقیده «ناشر» چنین است -، باید گفت:

حریف مجلس ما خود همیشه دل می بُرد علی الخُصوص که پیرایه ای براو بستند!!

یا به تعبیر خودمانی تو: «کُل بود، به سیزه نیز آراسته شد»!!

من جَسارت نمی کنم؛ ولی چه بسا دیگری جَسارت کند و بپرسد: ناشر محترم! آخر چنین کتاب نازنینی را با چنان ترجمه دلبر و خواستنی!، اصلاً چرا باید چاپ کرد؟ مگر قحط کتاب بوده که این کتاب را با این محتوا و این غرضمندی ها و این ترجمه مؤکد و قوتاً «هوش زبا»، می بایست به هر نحوی شده است انتشار داد؟!!

۱۰. تَکَمِله الأَصْناف، علی بن محمد بن سعید الأَدیب الکرَمینی، به کوشش علی رواقی (با همکاری: سَیِّده زلیخا عظیمی)، ج: ۱، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی، ۱۳۸۵ ه. ش. ۱/ خطبه مؤلف (بی صفحه شمار).